

نگاهی به آموزه های تعلیمی و اخلاقی در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه

فریده سلامت نیا^۱
سعید خیرخواه برزکی^۲
عبدالرضا مدرس زاده^۳

چکیده

در «عصر اصطکاک فلزات»، انسان معاصر، بیش از هر زمان دیگری نیازمند آموزه های تعلیمی است. با تمام مزایایی که این عصر داشته است، باز مشاهده می شود که انسان امروز در جست و جوی راه هایی برای پر کردن خلاء های ناشی از فقدان معنویت است و نتیجه این کاوش، بازگشت ناخودآگاه او به سمت ارزش های معنوی و اخلاقی است. شاید به این دلیل باشد که متون تعلیمی و اخلاقی از قدیم الایام مورد توجه شاعران و نویسندگان ایرانی بوده است و بیانگر نقش مهم ادبیات در گسترش آموزه های تعلیمی و اخلاقی است. جنبه شاعرانه اشعار تعلیمی در ادبیات فارسی بسیار برجسته است، این گونه اشعار در کشور ما بیشتر به گونه غنایی است زیرا شور و احساس شاعر نسبت به مسائل اخلاقی، تعلیمی، اجتماعی، عرفانی و مذهبی در آن ها جلوه گر است. نگارنده مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی اشعار دو بانوی برجسته و تاثیرگذار در شعر از ایران و عراق، فروغ فرخزاد و نازک الملائکه را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده است و به این نتیجه رسیده است که هر دو شاعر به آموزه های تعلیمی و اخلاقی توجه داشته اند و مفاهیمی چون، مهرورزی (عشق)، فقرستیزی و دفاع از محرومین، آرمان گرایی، عدالت خواهی در اشعارشان به طور گسترده به کار رفته است.

واژگان کلیدی

آموزه های تعلیمی، اخلاقی، شعر معاصر، فروغ فرخزاد، نازک الملائکه.

۱. دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.
Email: faridehsalamatnia@yahoo.com
 ۲. استادیار ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران (نویسنده مسئول)
Email: zkh9988@gmail.com
 ۳. استادیار ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.
Email: drmodarreszadeh@yahoo.com
- تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۹ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۹/۷

طرح مسأله

«افلاطون، نخستین کسی است که بر ارزش اخلاقی در ادبیات تکیه می‌کند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۲۶). «ماهیت اصلی ادبیات تعلیمی، نیکی (خیر)، حقیقت، زیبایی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۸۱). به اثری تعلیمی گفته می‌شود «که دانشی را برای خواننده تشریح می‌کند یا مسائل اخلاقی، مذهبی و فلسفی را به شکل ادبی عرضه می‌کند» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۴۷). «بخش عظیمی از ادبیات فارسی را ادبیات تعلیمی می‌سازد، چه ادبیات فارسی مجموعه‌ای از نوشته‌های اخلاقی، حکمی، فلسفی، دینی، سیاسی، انتقادی و درس‌نامه‌هاست و این‌ها جملگی زیر مجموعه ادبیات تعلیمی هستند» (انوشه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۵).

«ادبیات تعلیمی سعی در ارتقا و اعتلا و پرورش روح انسانی دارد و هدف غایی آن نیز نیکبختی و خوشبختی نوع انسانی است و مخاطب این افکار و مفاهیم نیز نوع بشر در طول تاریخ است نه خطابی شخصی و منحصر به فرد» (یلمه‌ها، ۱۳۹۳: ۸۱).

نمونه‌های فراوانی از ادبیات تعلیمی را در اندرزنامه‌های پهلوی و ساسانی و کتاب‌هایی مانند جاویدان خرد، عهد اردشیر، نامه تنسر و کتاب ششم دینکرد می‌توان دید «در برخی از این اندرزنامه‌ها که تا حدی به وصیت‌نامه‌های سرگشاده می‌ماند، تقوایی معتدل و پاک و استوار، اما در عین حال دور از طرز تلقی راهبان اهل ریاضت به چشم می‌خورد که غالباً با خون سردی و وقارِ رواقی گونه‌ای، زندگی این جهان را ناپایدار و سپنجی و حیات ماورای این جهان را پایدار و دل‌بستنی می‌خواند و ضرورت گرایش به نیکی و پرهیز از بدی را به همین نکته منسوب می‌دارد» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۴۳).

«آوردن موعظه، حکمت، و نصیحت در شعر فارسی، از اوایل قرن چهارم آغاز شد و شاعران، این نوع شعر را با قطعه‌های کوتاه آغاز کردند. از اوایل قرن ششم هجری، سنایی غزنوی باب جدیدی را در سرودن اشعار حکیمانه و عارفانه باز می‌کند. موفقیت وی در اشعار موعظه‌گونه و حکیمانه باعث می‌گردد تا در اواخر قرن ششم، اشعار موعظه و تحقیق وی مورد استقبال گروه زیادی از شاعران از جمله جمال‌الدین اصفهانی، قوامی رازی، خاقانی، نظامی و انوری واقع شود» (یلمه‌ها، ۱۳۹۰: ۱۵۵).

«اندرزگویی در شعر پارسی با نخستین شاعرانی که از آنان آثاری داریم شروع می‌شود. مثل حنظله بادغیسی، بوسلیک گرگانی که هر دو در قرن نهم میلادی می‌زیسته‌اند و بعد از آن هیچ‌گاه انقطاع نمی‌یابد» (صفا، ۱۳۶۸: ۳۸۳).

«در چشم اندازی گسترده می‌توان گفت؛ هر اثر هنری، درسی به خواننده یا مخاطب خویش می‌دهد و از این رو، خود، آموزگار است» (یلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۷).

«گاهی اصطلاح ادبیات تبلیغی (propagandaist Literature) را هم معادل با ادبیات

تعلیمی به کار می‌برند. اما، به قول ابرمز در کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی، بهتر است که آن را نوعی از ادبیات تعلیمی تلقی کنیم و در مورد آثاری به کار ببریم که باعث می‌شوند خواننده در خصوص مسائل اخلاقی یا سیاسی، نظری خاص پیدا کند یا وضعیت خاصی اتخاذ نماید» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۲۴۸).

«یکی از درخورترین و مهم‌ترین مسائل در بارهٔ زبان، شیوهٔ استفادهٔ ما از گفته‌ها، برای بیان معانی‌ای است که در آن گفته‌ها وجود ندارد» (لارنس ترسک، ۱۳۸۰: ۱۷۳). «همیشه در عالم حیات بشر، دو قوه یا یکدیگر در زد و خورد است: یکی قوهٔ طبیعت و غریزهٔ طبیعی که در نهاد عالم و کلیهٔ موجودات مکمون است و دیگری قوهٔ تجربهٔ بشری، یعنی مجموع تجربیات که به میراث به مردم رسیده و از آن به عقل مکتسب یا عقل بالمستفاد تعبیر می‌کنند و این عقل نیز در نتیجهٔ تجربیات روزمره در هر کس به فراخور استعدادش زیاد شده و می‌شود و این قوهٔ دوم نیز غالباً خدمتگزار قوهٔ نخستین قرار می‌گیرد» (بهار، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۷۸).

«منظور از ادبیات تعلیمی، ادبیاتی است که نیکبختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و هم خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌کند. ادبیات تعلیمی طیف وسیعی از ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهد. پند و اندرز، آموزه‌های زهدآمیز و اخلاقیات، گونه‌های رنگارنگ ادبیات تعلیمی فارسی است. حتی درون مایه‌های تغزل و حماسی در ادبیات فارسی به نوعی با آموزش‌های اخلاقی پیوند یافته است» (مشرف، ۱۳۸۹: ۹).

به طور کلی «عرصهٔ ادب تعلیمی گسترده است و به جز آثاری که در راستای تعلیم و به خاطر سپردن علوم مختلف مانند صرف و نحو، طب، ریاضیات و ... سروده و نوشته می‌شد، بسیاری از آثار ادبی نیز موضوع یا اندیشه‌ای را به مخاطب انتقال می‌داد و مخاطب از طریق آن به دیدگاه و اندیشه‌های اخلاقی و تربیتی دست می‌یافت» (یلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۷).

با نگاهی به متون نظم و نثر فارسی در می‌یابیم اغلب شاعران و نویسندگان در بارهٔ اخلاق نیک و کردار پسندیده، سخن گفته‌اند و چه بسا امیران و پادشاهان زیادی را از آزار رساندن به خلق بازداشته‌اند زیرا «بیشتر این امیران مردمی چادر نشین و عاری از تمدن و فرهنگ بودند و تنها در سایهٔ جنگ جویی و شجاعت به حکومت دست می‌یافتند؛ اهل ادب، وزیران و کارگزاران ایرانی می‌کوشیدند با سخنان پندآموز، این به قدرت رسیدگان خودکامه را به اتخاذ رفتاری مناسب، ترغیب کنند و از کشتار خلق بازدارند. بزرگانی چون فردوسی، سعدی و ... از شعر خود سِلاحی ساختند تا این ملت را از سیل حوادث درامان نگه دارند و کوشیدند در قالب داستان و تمثیل یا دعا و مدح، آموزه‌های تربیتی و اخلاقی جهان شمول را به حکومت‌های مستبد یادآور شوند، که در آن یک تن حکمرانی می‌کند و دیگران بنده‌اند» (وزین پور، ۱۳۷۴: ۵۳۲).

بیان مسئله

آثار فروغ و نازک بارها مورد پژوهش قرار گرفته است و در این پژوهش‌ها به زاویه‌ای از زندگی خانوادگی، موقعیت اجتماعی، مذهبی آن‌ها پرداخته شده است. مقالات، کتاب‌ها و رساله‌های فراوانی نیز نوشته شده است اما در باره آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی در شعر این دو شاعر تحلیل کاملی صورت نگرفته است در نتیجه نگارنده بر آن شد که نقدی هرچند موجز و کوتاه در زمینه مفاهیم مشترک به کار رفته در شعر هر دو شاعر برای علاقه‌مندان ادبیات معاصر و شعر فروغ و نازک فراهم نماید.

هدف و سوال پژوهش

پژوهش حاضر بر آن است تا از رهگذر ادبیات تطبیقی (مکتب آمریکایی)، میزان گرایش دو شاعر معاصر فارسی و عربی (فروغ فرخزاد و نازک الملائکه) را به آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی ارزیابی و تبیین نماید و وجوه تشابه را توضیح دهد. پرسش‌هایی که به ذهن متبادر شد و در اثنای متن اصلی به آن‌ها پاسخ داده شد شامل؛

۱- مهم‌ترین آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی که در اشعار این دو شاعر مطرح شده کدام هستند؟

۲- علت یا علل گرایش شاعران مورد نظر به آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی چیست؟

پیشینه پژوهش

منابع زیادی در باره زندگی و شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه نوشته شده است که به اختصار عبارتند از:

۱- بررسی تطبیقی تصویر مرگ در شعر فروغ و نازک (۱۳۹۱) نوشته‌ی علی نوروزی و بسری رابحی.

هدف این مقاله بررسی تطبیقی استعاره مفهومی مرگ در دیوان فروغ فرخزاد و نازک الملائکه می‌باشد. روش کار براساس نظریه‌ی استعاره مفهومی از نظر نگارنده زبان‌شناسی غربی جرج لیکاف است. و نگارنده به این نتیجه رسیده است که فروغ فرخزاد توفیق بیشتری در خلق زبان شاعرانه و ناب در حوزه استعاره مفهومی مرگ داشته است.

۲- آرمان شهردراندیشه فروغ فرخزاد و نازک الملائکه (۱۳۹۲) اثر محمودحیدری و سمیه زارع.

نگارنده ابتدا عمده‌ترین دغدغه‌های فروغ فرخزاد و نازک الملائکه را که سبب پی‌ریزی شهری آرمانی گردیده است بیان کرده، سپس ویژگی‌های آرمان شهرهای این دو شاعر را بر می‌شمرد. مهم‌ترین دستاوردهای او شامل: الف) قرابت فرهنگی - دینی و جغرافیایی در نزدیکی دیدگاه دو شاعر نقش بارزی ایفا می‌کند ب) آرمان شهر بازتابی از دغدغه‌های اجتماعی و

عاطفی فروغ و نازک است. پ) خلق شعرهای آرمانی، بیشتر حاصل دوره پختگی و کمال آن هاست. ت) هرچند عوامل شکل دهنده و ویژگی های آرمان شهر فروغ و نازک شبیه یکدیگرند، اما تفاوت هایی نیز دیده می شود. ث) هر دو شاعر به خوبی توانسته اند رسالت شاعرانه خود را در بیان درد و رنج ملت خویش ادا کنند.

۳- پژوهشی نو در شعر فروغ فرخزاد از خانم سوسن پورشهرام، فصلنامه بهارادب، سال اول، شماره دوم، زمستان ۸۷، صص ۹۱-۱۱۲، نتیجه ای که نویسنده گرفته این است که؛ مهم ترین ویژگی اشعار فروغ، صدای خاص زنانه است. با این که فروغ برای نخستین بار تجربه های اندوه بار یک زن، اعتراض ها و شکوه هایش را به زبان شعر سرود. ولی انتساب فروغ به فمینیسم، انتسابی غیر علمی است.

۴- بررسی و تحلیل مضامین شعر نازک الملائکه (۱۳۸۶) از محمود آبدانان مهدی زاده و کبری خسروی.

ویژگی های زمانی دوران زندگی نازک الملائکه، مسائل سیاسی و اجتماعی عصر او، خصوصیات شخصی و توان علمی و ادبی اش باعث شده است تا او به موضوعات خاصی توجه بیشتر نشان دهد. در این مقاله مهم ترین مضامین شعر نازک الملائکه مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است که عبارتند از: غم و اندوه، مسائل سیاسی زمان شاعر، نگاه گذرای او به مسائل اجتماعی، عشق انسان و زندگی، مرگ در جستجوی سعادت و دنیای آرمانی، بازتاب غربت و بررسی عنصر زمان در اشعار او.

و مقالات متعدد دیگری که در نشریات مختلف چاپ شده است و نگارنده در این جا برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر همه موارد معذور است.

اهمیت و ضرورت پژوهش

بدون شک مطالعه و بررسی شعر این دو شاعر-فروغ و نازک- از بُعد تعلیمی و اخلاقی روزنه جدیدی را در مطالعات ادبیات تعلیمی خواهد گشود این دو شاعر به دلیل اشتراکات زیر برای این تحقیق برگزیده شده اند:

۱- هر دو از شاعران معاصر به شمار می آیند.

۲- هر دو در شرایط سیاسی و اجتماعی تقریباً مشابه می زیسته اند.

۳- هر دو شاعر نماینده طبقه زنان جامعه خویش هستند.

۴- هر دو شاعرانی متعهد هستند.

روش پژوهش

این پژوهش با اجرای روش کتابخانه ای مبتنی بر توصیف و تحلیل و براساس یادداشت برداری و استفاده از مقالات و کتاب های موجود در کتابخانه ها و مراکز علمی در زمینه شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه انجام شده است.

۱. مفاهیم تعلیمی و اخلاقی در شعر فروغ و نازک

۱-۱- مهرورزی

«شاعران متعهد می‌کوشند که نوع دوستی و همدلی را در دیگران برانگیزانند و نسبت به تمام موجودات عالم هستی مهربان باشند. شاعران متعهد در سرودن شعر و ایجاد یک اثر هنری، هدفی جز پیشرفت بشریت ندارند و می‌خواهند به انسان‌ها اندرز دهند، ... حکام و امرا را به صلاح و سداد هدایت کنند. اینان می‌خواهند جامعه‌ای را پی‌ریزی کنند که بنیان آن بر عدل و داد استوار باشد. اینان چشم داشت مادی از هنر خود ندارند، می‌خواهند سیمای یک انسان آرمانی را ترسیم کنند و انسان‌ها را به شایسته‌ها فراخوانند و از ناشایسته‌ها دور سازند» (علوی مقدم، ۱۳۸۳: ۱۴).

طبق نظر «اونا مونو، دوست داشتن آفریدگان خدا و شفقت بر آن‌ها در حکم این است که خدا را در آنان دوست می‌داریم و به او شفقت می‌ورزیم» (اونا مونو، ۱۳۸۵: ۲۷۲).

فروغ و نازک، هر دو در زمینه انعکاس عواطف و روحیه مهرورزی پیشتاز زنان شاعر دو کشور ایران و عراق هستند. در بیان مسائل روز، بیانی شفاف و روشن را برمی‌گزینند و هر دو میل ندارند از پشت پرده سخن بگویند و همیشه از رو به رو با مسائل برخورد می‌کنند و شاعر بودن را مترادف انسان بودن می‌دانند و معتقدند رفتار شاعر باید با شعرش ارتباط داشته باشد. فروغ در نامه‌ای به پدر خود چنین می‌نویسد: «پدر گرامی... هرگز نمی‌گویم که آن چه که تا به حال انجام داده‌ام صحیح بوده و کسی نمی‌تواند به من اعتراضی کند، نه من خودم می‌دانم که در زندگی خیلی اشتباه کرده‌ام اما کیست که بتواند بگوید همه اعمال و افکار و رفتارهای من در سراسر زندگی، عاقلانه و درست بوده؟ به قول شاعر «عمر دو بایست در این روزگار/ تا به یکی تجربه آموختن/ در دگری تجربه بردن به کار» من دختر بدی نیستم و هرگز در زندگی نخواستم باعث سرافکنندگی خانواده‌ام باشم. من اگر در این راه قدم گذاشتم برای این بود که فامیل من به وجود من افتخار کنند و هنوز هم فکرم همین است و مطمئن هستم که یک روز به هدفم خواهم رسید.» (جلالی پندری، ۱۳۹۴، ۱۳۲). او با همه انسان‌ها «اعم از خانواده خود، معشوق و مردم کوجه و بازار، حتی بدترین آن‌ها، احساس یکی بودن و یگانگی دارد. مثلاً؛ از این که ذهن باغچه (خانواده) از خاطرات سبز خالی شده، متأسف است و نسبت به گل‌های این باغچه احساس ترحم می‌کند» (فرخزاد، ۱۳۸۵، ۳۲۳). ودوست داشتن را زیبا می‌داند و برای آن عاقبت‌اندیشی نمی‌کند «آری آغاز دوست داشتن است/ گرچه پایان راه ناپیداست/ من به پایان دگر نیندیشم/ که همین دوست داشتن زیباست» (همان: ۷۷). عشق محور اندیشه و عواطف فروغ است که در دو شکل در اشعار وی نمود دارد؛ در دوره اول زندگی وی، عشق مجازی و در دوره دوم، عشقی جاودانی و کمال‌گرا «تا آن جا که با عشق به مرحله وحدت و یگانگی می‌رسد و این اکسیر

اندک اندک به معبود تبدیل شده و وی را برای عبادت خود آماده می‌کند و تنها همین محبوب است که او را ناامیدی نجات می‌دهد» (حقوقی، ۱۳۸۴: ۲۳). در واقع «شعر و عشق پیوسته شاهد هم بوده‌اند، و معنای حضور آدمی. و شاعرانی که عاشق تر زیسته‌اند، حضور فراگیرتری از آدمی را دریافته‌اند، و رابطه بی‌واسطه تری را میان انسان‌ها نوید داده‌اند. شعر فروغ فرخزاد، در حد تحول خویش، نموداری است از آرزوی رابطه بی‌واسطه در کل زندگی، و بیان این که برقراری چنین رابطه‌ای امکان‌پذیر است. و می‌توان آن را درک و تصویر کرد، و حتی بدان تحقق بخشید» (مختاری، ۱۳۹۲: ۵۵۹).

و می‌سراید؛

«این دگر من نیستم من نیستم / حیف از آن عمری که با من زیستم» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۲۲). با وحشی‌گری، شهوت‌رانی و زندگی محقر مخالفت می‌کند و اصالت وجودی انسان را در نوع دوستی و شرافت‌وی می‌داند: «مرا به زوزه دراز توحش / در عضو جنسی حیوان چه کار؟ / مرا به حرکت حقیر کرم در خلاء گوشتی چه کار؟ / مرا تبار خونی گل‌ها به زیستن متعهد کرده است / تبار خونی گل‌ها می‌دانید؟» (همان: ۳۳۸). فروغ، معتقد بود، شاعر بودن یعنی انسان بودن. در غیر این صورت هر ظالم و نابکاری را نمی‌توان شاعر دانست «به یک چیز دیگر هم معتقدم و آن شاعر بودن در تمام لحظه‌های زندگی است. شاعر بودن یعنی انسان بودن. بعضی‌ها را می‌شناسم که رفتار روزانه‌شان هیچ ربطی به شعرشان ندارد؛ یعنی وقتی شعر می‌گویند، شاعر هستند. بعد تمام می‌شود. دو مرتبه می‌شوند یک آدم حریص شکموی ظالم تنگ‌نظر بدبخت حسود فقیر... فکر می‌کنم کسی که کار هنری می‌کند، باید اول خودش را بسازد و کامل کند. بعد از خودش بیرون بیاید و به خودش مثل یک واحد از هستی و وجود نگاه کند» (مشرف آزاد، ۱۳۹۳: ۲۷۲).

نازک «شاعری رمانتیک، ترانه‌سرایی صافی ضمیر است، عاطفه‌ای ژرف و سرشار و حماسه‌ای جوشان دارد، مجذوب طبیعت است و به جانب آن به سرعت، بال می‌گشاید، با طبیعت زمزمه می‌کند و با آن درمی‌آمیزد و سخن می‌گوید... همه چیز در نزد او بسیار با اهمیت است و جهان را از پس عینکی به رنگ عاطفه محض می‌نگرد» (جیده، ۱۹۸۰: ۱۷۶-۱۷۵). «فضای شعر نازک را همان فضای شعرهای رمانتیک‌ها تشکیل می‌دهد، در جست‌وجوی چیزهای نایافته و دور دست و با همان حالات عاشقانه رمانتیک‌ها. با این همه از ابتدال معمول شعرهای رمانتیک به دور است و در جای جای آن، نشان اندیشه‌های اجتماعی را نیز می‌توان یافت. چشم اندازی از مشکلات یک جامعه که یک دختر بورژوازی روشنفکر در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم می‌توانسته است آن را احساس و تصویر کند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۳۷).

نازک در قصیده‌ای با عنوان «سنابل النار» از سه نوع عشق سخن می‌گوید. در واقع او

سه مرحله را برای عشق بیان می‌کند: مرحله نخست، عشق زمینی است:

«هواي الأول الحسى، دائرتى الصغيرة

حب إنسان من الناس.... (الملائكة، ۲۰۰۸: ۱۴۵).

(ترجمه: عشق اول احساسی ام، دایره کوچکم، عشق به انسان (هم نوع) بود.)

مرحله دوم، عشق قومی است به این معنا که شاعر از عشق مرحله نخست ملول گشته و به دنبال عشقی

والا تر می گردد، او در این مرحله به عشق به وطن می رسد:

إننى أنفقت فى حبی الترابی سنینی

فإلى الدائرة الثانية الوسطی انقلینى....

إن حب الأرض أظهر

من هوى مرغ إحساسی فى الطین و عفر... (الملائكة، ۲۰۰۸: ۱۵۱).

(ترجمه: عمرم (روزگارم) را صرف عشق خاکی ام کردم / پس مرا به سوی دایره دوم که در وسط قرار دارد حمل کن / عشق زمینی من پاک تر از هوسى است که احساسم را با گل و لای درآمیخت.)

مرحله سوم، مرحله تکامل عشق، یعنی عشق الهی است که از مراحل پیش کامل تر و متعالی تر است:

..واحملینى عبر أماد الדיاجیر احملینى

وإلى دائرتى الثالثة العليا انقلینى....

حيث ألقى فى المدي وجه مليكى... (همان: ۱۵۷).

(ترجمه: مرا بلند کن و آن سوی تاریکی ها و تباهی ها به سمت دایره سوم برتر کوچ ده. تا در آن مکان برتر چهره معنویت را ببینم.)

نازك معتقد است که انسان پیوندي عمیق با شر و بدی دارد و هیچ دارویی نمی تواند

انسان را از بدیها و

گناهانش نجات دهد. زیرا این درد در روح او نهفته است .

ليس يشفيهم من الحزن و اليا يس دواء، فالسداء في الارواح

(همان: ۷۲).

(ترجمه: دارویی آن ها را از اندوه و نا امیدی شفا نمی دهد زیرا درد در روح آنهاست.)

او منبع تمام بدی های انسان را به اولین گناه آدم و حوا نسبت می دهد.

ليت الحواء لم تذق ثمراً الدوحه ليت الشيطان لم يتجننا

علمثنا ثمارها فكرة الشر فكان الحزن العميق العاصر

(الملائكة، ۲۰۰۸: ۱۵۸).

(ترجمه: کاش حواء میوه درخت را نمی خورد. کاش شیطان آن را نمی چید. میوه های آن، فکر شر و بدی را به ما موختند. پس اندوهی بسیار عمیق بود.)
به طور کلی انسان در شعر نازک الملائکه انسانی محدود و دارای بعد مادی نیست. بلکه انسانی است که

شاعر آن را در نفس خویش احساس می کند. (هداره، ۱۹۹۴: ۲۱۳).
نازک در شعر « مأساة الأطفال » از کودکان و اشک های جاری آن ها سخن می گوید.
کودکان درمانده و بیچاره ای که در برابر ظلم و ستم راهی جز گریه ندارند و کاری از دستشان بر نمی آید:

و دموع الاطفال تجرح لکن لیس منها بد فیال لشفاء
هؤلاء الذین قد منحوا الحس و ما یملکون غیر البکاء
(همان: ۱۶۰).

(ترجمه: و اشک های کودکان دل را آزرده می کند ولی چاره ای از آن نیست. پس داد و فریاد از بدبختی، آنان کسانی هستند که به آن ها احساس بخشیده شده است و فقط گریه می کنند.)

نازک در اشعارش بسیاری از اعمال غیر انسانی را نفی می کند. و در سروده « زیبای » بین قصور الاغنیاء» به صورت غیر مستقیم مخاطب خود را به زندگی همراه با پاکي و بی آلاشی تشویق می کند. و اعتقاد دارد که خوشبختی در مادیات نیست. و این با جامعه ای که در آن به سر می برد، منافات دارد:

سرت وحدي بين القصور طويلاً أسألُ العابرين أين السعيد؟
کم قلوبٍ تود أن تبدلَ القص ر بـكـوخِ علي ضفاف الغدير...
(الملائکه، ۲۰۰۸: ۳۱۶ - ۳۱۷)

(ترجمه: به تنهایی بین قصرهای بلند رفته ام. از عابران سؤال می کردم که خوشبختی کجاست؟ چه بسیار قلب ها که دوست دارند قصر تبدیل به کلبه ای در کنار برکه شود.)
او انسان ها را نصیحت می کند تا در مقابل ظلم و ستم ایستادگی نمایند. و معتقد است که با سعی و تلاش قادرند که در محیطی بهتر از آنچه هستند، زندگی کنند:

«یا نشید الریاح خذنا مع اللحن الی عالم أرق و أغلی»
(همان: ۳۳۱)

(ترجمه: ای آواز بادها! ما را با آواز خوش و موزون به جهانی بهتر و برتر ببر.)

۱-۲- فقرستیزی

فقر و محرومیت و تضاد طبقاتی از مهم‌ترین علایم یک جامعه بیمار است. در جوامع فقیر، به علت فقدان عدالت اجتماعی و نظام اقتصادی کارآمد و سالم، افراد از حقوق اجتماعی عادلانه‌ای برخوردار نیستند و در نتیجه شکاف میان اقشار فقیر و غنی هر روز بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. فقدان عدالت اجتماعی در یک جامعه محدود به ابعاد اقتصادی آن نیست، بلکه از جهت اجتماعی و اخلاقی نیز پیامدهای ناگواری در پی خواهد داشت. سرزمین حاصل‌خیز عراق به رغم برخورداری از منابع سرشار زیرزمینی همواره با معضل بزرگ فقر و محرومیت دست‌به‌گریبان بوده است. وجود نظام فتوادی و حضور درازمدت دولت‌های استعماری و ضعف‌های مدیریتی را می‌توان از مهم‌ترین عوامل ایجاد چنین تناقضی به‌شمار آورد.

«نازک» به دلیل فاصله زمانی اندکی که بین دوران زندگیش و جنگ جهانی دوم وجود داشته است بیشتر به مشکلات روستاییان و مصایب جنگ جهانی دوم پرداخته است که از فقر و گرسنگی، زندگیشان فلج شده و به مشکلات آن‌ها دامن زده بود.

«..... ما زالت القرية منذ القدم أقصوه ممزوجة بالألم
 قصت أساها الرياح على شحوب الصباح
 تفجری، سيلي و غطى القمم ألقى على القصه ستر العدم»

(الملائكة، ۱۹۸۶: ۱۵۹/۲)

(ترجمه: مدت زمانی است که پیوسته روستاها، قصه‌های آمیخته با درد بوده‌اند/ که بادها رنج آن‌ها را بر چهره رنگ‌پریده صبح حکایت کرده‌اند/ پس جاری شو و قله‌ها را بپوشان/ و پرده نیستی را بر قصه پردرد بیفکن.)

در شعر فروغ معضلات شهرنشینی بیشتر به چشم می‌خورد تا زندگی روستاییان. شاید به دلیل نوع زندگی وی و ملموس نبودن این مسایل برای وی باشد. عناصر سازنده شعر وی اغلب از زندگی شهرنشینی نشأت گرفته‌اند، در شعر «کسی که مثل هیچ‌کس نیست»، می‌سراید: «...کسی می‌آید/ سفره را می‌اندازد/ نان را قسمت می‌کند/ پپسی را قسمت می‌کند/ باغ ملی را قسمت می‌کند/ و شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند.. و سینمای فردین را قسمت می‌کند.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۳۳۳)

درواقع، اودراین شعر خواب نجات‌دهنده‌ای را می‌بیند که سرانجام خواهد آمد و همه مشکلات ریزدرشت جامعه‌واز جمله فقر را حل خواهد کرد. به‌طور کلی، فقر و بدبختی جامعه در شعر هردوشاعر نمودی گسترده دارد، نازک علاوه بر اندوه کودکان خیابانی عراق و زنان مظلوم این کشور براندوه جهانیان می‌گرید:

«وَأَبْصَرْتُ عِنْدَ ضَفَافِ الشَّقَاءِ جَمُوعَ الْحَزَانِى وَرُكُوبَ الْجِياعِ
سَأَحْمَلُ قِيْشَارَتِي فِي غَدٍ وَأَبْكَى عَلَي سَجْنِ الْعَالَمِ»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۵۶۹/۱)

(ترجمه: و بر کنار ساحل بدبختی مشاهده کردم / گروه اندوه‌ها و کجاوه‌ی گرسنگان را / گیتارم را فردا حمل خواهم کرد / و بر اندوه عالم می‌گیرم.)

«نازک» با مخاطب قراردادن انسان‌های ناتوان از مقابله با فقر و محرومیت به حال بیچارگان می‌گرید و از حل شدن مشکلات و تضاد طبقاتی جامعه ابراز ناامیدی می‌کند:

«لَمْ يَزَلْ فِي الْوُجُودِ مَرَضِي خَيْرِي

أَبْدًا تَعْتَرِيهِمُ الْأَوْجَاعُ» (همان: ۵۹)

(ترجمه: هنوز در این هستی، بیماران روان پریشی به سر می‌برند که دردها آن‌ها را فرا

گرفته است.)

«فروغ» نیز نگران آینده بشر و سرانجام تمدن بی دروپی‌کراوست. در «آیه‌های زمینی» تصویری وحشتناکی از مردمان زمان خویش به نمایش گذاشته است. در این شعر سخن از انسان‌هایی است که به فرمایشان امید نداشتند، تهدید شده و بی اعتمادند و خطوط زندگیشان گویی برآب ترسیم شده است؛ انسان‌هایی که در قلب یک دیگر غریب‌اند، در سرگردانی، یگدیگر را می‌درند و از فرط بیماری به تماشای اعدام محکومین می‌روند:

«آن‌گاه / خورشید سرد شد / و برکت از زمین‌ها رفت / و سبزه‌ها به صحراها خشکیدند / و ماهیان به دریاها خشکیدند / و خاک مردگان را / زان پس به خود نپذیرفت / شب در تمام پنجره‌های پریده‌رنگ / مانند یک تصور مشکوک / پیوسته در تراکم و طغیان بود / و راه‌ها ادامه خود را / در تیرگی‌ها کردند / دیگر کسی به عشق نیندیشید / دیگر کسی به فتح نیندیشید / و هیچ کس / دیگر به هیچ نیندیشید / در غارهای تنهایی / بیهودگی به دنیا آمد / خون بوی بنگ و افیون می‌داد / زن‌های باردار / نوزادهای بی‌سر زاییدند / و گاهواره‌ها از شرم / به گورها پناه آوردند / چه روزگار تلخ و سیاهی / نان، نیروی شگفت رسالت را / مغلوب کرده بود / ... در دیدگان آینه‌ها گویی / حرکات و رنگ‌ها و تصاویر / و ارواح منعکس می‌گشت... (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۴۹-۲۴۷).

هردو شاعر در اشعار خود از ورای فقر به انحطاط جامعه و مشکلات ناشی از آن می‌پردازند و انحطاط اخلاقی و اجتماعی در شعر فروغ یکی دیگر از مظاهر، توجه شاعر به جامعه و شاعر به جامعه خویش و مشکلات آن است. «خطاب شاعر در قطعه‌ای به نام «تنها صداست که می‌ماند» نه به یک شخص یا گروه، که به نفس انحطاط اخلاقی و اجتماعی است.» (آزاد، ۱۳۹۳: ۱۸۷).

۱-۳- آرمان‌گرایی

از دیرباز، انسان در آرزوی دست‌یابی به مکانی است که در آن بتواند همه زوایای وجود را

شکوفای کند. در شعر معاصر فارسی و عربی، شاعران نوگرا در ورای اندیشه‌ها و اوهام خود به دنبال تحقق چنین موقعیتی هستند. شرایط محیطی و اجتماعی یکی از عوامل موثر در این گرایش هستند. سخن از مدینه فاضله (Utopia) و ترسیم ویژگی‌های آن به واقع نقدی است بر اوضاع اجتماعی تا از رهگذر بیان آن به خلاءهای موجود در جامعه اشاره شود نازک در شعر نسبتاً بلند «یوتوپیا الضائعه»، دست یافتن به مدینه فاضله را آرزویی می‌داند که در تمام عمر همراه وی بوده است.

«و یوتوبیا حُلْمٌ فِی دَمِی اَموتٌ وَاَحیاءُ عَلِی ذَکَرِه
تَخَيَّلْتُهُ بِلَدًّا مِنْ عَیْبِرِ عَلِی أَفَقِ حِیرتِ فِی سَیرِه
هِنالِکَ حِیثُ تُذَوِبُ القَبُود وینطَلِقُ الفِکْرُ مِنْ أُسَرِه
و حِیثُ تَنامُ عَیونُ الحِیاه هِنالِکَ تَمْتَدُّ یوتوبِیا»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۳۸/۲)

(ترجمه: واتوپیا رویایی است در خون من / با یادش می میرم وزنده می شوم / تصور کردم سرزمینی است از عطر خوش / برفراز افقی که از راز و رمز آن در حیرتم / آن جا که اسارت‌ها از بین می روند / و فکر از قید و بند آزاد است / و هر جا که چشم‌های زندگی به خواب می رود / اتوپیا گسترش می یابد.)

«...و حین اموت ...اموت و قلبی

علی موعِد مع یوتوبیا» (همان: ۴۶).

(ترجمه: آن گاه که می میرم خواهم مرد و در حالی که خاطر من با یوتوپیا وعده دیدار دارد.)
اتوپیا به نوعی فرار شاعراست از همه دلهره‌ها و سختی‌های عالم واقع، و پناه بردن به آرامش.

نازک در جایی دیگر این گونه شهرآرمانی را توصیف می‌کند:

«صدی لَم یسَابُه قَطَّ صدی تُغَیِّه قِیثارَةٌ فِی الخِفاءِ
و یمضی شعوری فی نشوؤ یخِذُّرُه حُلْمٌ یوتوبِیا»

(همان: ۳۸-۳۷)

(ترجمه: پژواکی که هرگز مانند آن نیست و گیتاری در نهان آن را می سراید. احساسات من با سرمستی می گذرد و رؤیای شهر آرمانی آن را بیهوش می سازد.)
شاعر با واژگانی چون، «صدی ضائع» «سراب بعید» و «قیثاره فی الخفاء» بیزاری خود را از اوضاع کنونی و تمایل خود را برای دست‌یابی به شهر آرمانی بیان می‌کند. او در جست‌وجوی شهری در بالای کوه‌ها از جنس درختان و صدای آب و نغمه هاست:

«تَفَجَّرُ رِی بِالجمالِ و شَیْدِ یوتوبِیا فِی الجبالِ»

یوتوییا مِنْ شَجَرَاتِ الْقَمَمِ وِ مِنْ خَرِيرِ الْمِيَاهِ
یوتوییا مِنْ نَعْمِ نَابِضَةٌ بِالْحِيَاةِ»

(همان: ۱۵۵)

ترجمه: کوه ها را منفجرساز/ و در آن کوه ها شهر آرمانی را بساز/ شهری از درختان انبوه/
از صدای آب ها / آرمان شهری از نغمه ها/ که سرشار از سرزندگی است.)
از ابیات پیدا است که شاعر با تکرار واژه اتوییا ساختن چنین شهری را برای رهایی از دردها
و اندوه ها می خواهد، ضمن این که بسامد بالای هجای (ای) احساس دلتنگی و ملالت را به
خوبی بیان کرده است.

نازک به دوردست بودن جزیره رویایی خویش معترف است و روشنایی آن را از دور می بیند:
«جَزِيرَةُ الْوَحْيِ مِنْ بَعِيدٍ تَلُوحُ كَالْمَأْمَلِ الْبَعِيدِ»

(همان: ۳۴۵)

ترجمه: جزیره وحی از دور/ مانند آرزویی دور به نظرمی رسد.

و به جایی می رسد که فکر و اندیشه از رسیدن به آن ناتوان است:

«سَنَحْلَمُ أَنَا صَعْدْنَا نَرُودَ جِبَالِ الْقَمَرِ وَنَمْرُحُ فِي عَزْلِهِ اللَّانَهَائِيهِ وَ اللَّابَشْرِ
بَعِيدَا يَبْعِدَا إِلَى حَيْثُ لَا تَسْتَطِيعُ الذِّكْرُ إِلَيْنَا الْوُصُولَ فَ نَحْنُ وُراءَ امْتِدَادِ الْفِكْرِ»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۲۳۰/۲)

ترجمه: چنین در رویا بیندیشیم که ما بالا رفته ایم و آهنگ کوه های ماه را داریم/
و در تنهایی بی نهایی که هیچ بشری در آن راه نیافته است، می خرامیم/ دور دور! آن جا که یادها
یارای رسیدن به ما را ندارند/ پس ما در ورای افق اندیشه ایم.)
به نظر می رسد نازک در نهایت، راه سعادت را می یابد و زیبایی زندگی را درک می کند
و زندگی را ترانه ای جاوید می گوید:

«وَأَنَا عَرَفْنَا الْحَيَاةَ ارْتِعَاشًا وَ نَبْضًا وَ أَغْنِيَهُ خَالِدَهُ
عَرَفْنَا الْغَرَامَ الرَّقِيقَ الْجَبِينِ وَ دُقْنَا لِيَالِيهِ السَّاهِيَهُ
وَ كَمْ مَرَّةً قَدْ ضَمَمْنَا السَّعَادَةَ فِي هَذِهِ الْأَدْرُعِ الْهَامِيَهُ»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۳۴۵/۲)

ترجمه: مازندگی را سراسر هیجان و تپش و ترانه ای جاوید شناختیم. عشق لطیف را درک
کردیم و شب های طولانی را چشیدیم. چه بسیار خوشبختی را در این بازوان خشک به آغوش
کشیدیم.)

تصویر آرمان شهر، در شعر فروغ فرخزاد با آن دید اجتماعی وسیع، پررنگ است. اندیشه

آرمانی وی در شعرهای «رویا»، «دیوار»، «به علی گفت مادرش روزی» و «کسی که مثل هیچ کس نیست» انعکاس بیشتری یافته است. در شعر «رویا»، در فضایی رویایی و تخیلی منتظر کسی است که بیاید و او را به شهر آرزوهایش ببرد. این شخص، شاهزاده رویاهایش است و از زبان دخترک می‌سراید:

«بی گمان روزی ز راهی دور / می رسد شهزاده ای مغرور / می خورد بر سنگفرش کوچه های شهر / ضربه ی سمّ ستور بادپایش / می درخشد شعله ی خورشید / برفراز تاج زیبایش... / ناگهان درهانه می پیچد صدای در / سوی در گویی زشادی می گشایم پر / اوست ... آری ... اوست / «آه، ای شهزاده، ای محبوب رویایی / نیمه شب ها خواب می دیدم که می آیی.» / زیر لب چون کودکی آهسته می خندد / می کشم همراه او زین شهر غمگین رخت / مردمان با دیده حیران / زیر لب آهسته می گویند / دختر خوشبخت!» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۸۹-۹۲)

در شعر «دیوار»، شاعر خود را هم چون زندانی ای می بیند و در پی رهایی و رسیدن به «آرامشی جاوید»:

«عاقبت یک روز / می گریزم از فسون دیده تردید / می تراوم هم چو عطری از گل رنگین رویاها / می خزم در موج گیسوی نسیم شب / می روم تا ساحل خورشید / در جهانی خفته در آرامشی جاوید / نرم می لغزم درون بستر ابری طلایی رنگ / پنجه های نور می ریزد به روی آسمان شاد / طرح بس آهنگ» (همان: ۱۲۹)

در این دو شعر با شاعری خسته و درمانده مواجهیم که آرزوی رهایی از تلخی های دنیای واقعی را دارد و در جست و جوی سرزمینی پراز آرامش و زیبایی است تا رها از رنج و دشواری های این جهانی بیاساید. در شعر «به علی گفت مادرش روزی» از مجموعه ی «تولد دیگر»، شاعر از زبان کودکی قصداً آفرینش دنیایی با شکوه و آرمانی به شیوه ای نمادین دارد نیز نفرت و بدبینی اش را به دنیای واقعی آشکار می کند. در این شعر ماهی شگفت انگیزی به خواب علی می آید و علی را شیفته خود می سازد و پس از توصیف های ماهی از زیبایی های زیر دریا، علی دعوتش را می پذیرد و به همراه او به سفر دریا می رود.

«علی کوچیکه / نشسته بود کنار حوض / حرفای أبو گوش می داد / انگار که از اون ته ته ها / از پشت گلگاری نورا، به کسی صدایش می زد / آه می کشید / دس عرق کرده و سردش رو یواش به پاش می زد / انگار می گفت: یک دو سه / نپریدی؟ هه هه هه / من توی تاریکیای ته آبم به خدا / حرفمو باور کن، علی / ماهی خوابم بخدا ... / هرکی دریا روبه عمرش ندیده / از زندگی چی فهمیده؟ / خسته شدم، حالم به هم خورده از این بوی لجن / انقده پابه پا نکن که دوتایی / تا خرخره فروبریم توی لجن / بپر بیا، وگرنه ای علی کوچیکه / مجبور میشم بهت بگم نه تو، نه من / آب یهو بالا اومد و هلفی کرد و تو کشید / انگار که آب جفتشو جُست و تو خودش

فروکشید...../ علی کجاس؟! / توباغچه/ چی می چینه؟! / آلوچه باغ بالا/ جرئت داری؟ بسم الله «
(فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۷۷- ۲۸۰).

فروغ در این شعر، با زبان کودکانه از دنیای آرمانی خودش پرده برداشته است و نفرتش را از دنیا ی واقعی آشکار می کند و در پی پناهگاهی است تا در آن جا از درد ورنج و ناکامی بیاساید. در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» به گونه ای دیگر از منجی و مدینه ی فاضله ی خویش سخن می گوید. شهر آرزوهای فروغ با از راه رسیدن یک منجی محقق می شود. منجی این شهر کسی است که با تقسیم نان بین فقرا، فقر را می زداید و برای بیماران نیازمند دارو تهیه می کند. «من خواب دیدم که کسی می آید/ من خواب آن ستاره ی قرمز را/ و پلک چشم می می برد/ و کفش هایم می جفت می شوند/ و کورشوم/ اگر دروغ بگویم/ من خواب آن ستاره ی قرمز را/ وقتی که خواب نبوده ام، دیده ام/ کسی می آید/ کسی می آید کسی دیگر/ کسی بهتر» (همان: ۳۲۹)

فروغ از آرمان های کوچک کودکی آغاز می کند و به ساده ترین حقوق اجتماعی می رسد:

«کسی از آسمان توپخانه در شب آتش بازی می آید/ و سفره را می اندازد و نان را قسمت می کند/ و پیسی را قسمت می کند/ و باغ ملی را قسمت می کند/ و شربت سیاه سرفه را قسمت می کند» (همان: ۳۶۱)

به نظر می رسد که در این شعر، تحولی دیده می شود زیرا شاعر در دنیایی واقعی وبا واژگانی حقیقی نه خیالی از آرمان شهر خود سخن می گوید و در حقیقت، همان جایی است که خود شاعر نیز یکی از افراد آن به شمار می آید و دردها و دغدغه هایش نیز همان فقرها، کمبودها و مظلومیت انسان هاست نیز؛ با امیدواری در همین دنیا آرامش و آسایش را برای آدم های رنجور و درمانده جامعه آرزومی کند. به طور کلی، آرمان شهر هر دو شاعر حاصل دغدغه های اجتماعی و عاطفی آن ها است. شعرهای آرمانی هر دو شاعر بیشتر در دوره پختگی شعری دیده می شود. تأثیر مشکلات سیاسی دنیای عرب در حرکت نازک به سوی آرمان شهر موثر بوده است، فروغ بیشتر به جنبه اجتماعی پرداخته است. به سیاست کمتر توجه نموده. قرابت های فرهنگی- اسلامی و شرقی در نزدیکی دیدگاه های دو شاعر بسیار موثر بوده است.

۱-۴- عدالت خواهی

از آن جا که نازک، شاعری اجتماعی است، عدالت خواهی یکی از دغدغه های اوست. او در شعری به نام «القصر و الكوخ»، به تضاد طبقاتی جامعه خویش اشاره کرده است. شاعر ناراضیتی خود را از این مسأله ابراز می دارد که چگونه کلبه های محقر فقرا، به قیمت باشکوه شدن کاخ های اغنیا، هر روز بیش از پیش غرق در اندوه می شود و در چنین وضعیت اسفباری، دسترنج

کشاورزان زحمتکش به راحتی نصیب بی دردان می‌گردد. دهقانان از فقر جان می‌دهند تا اربابان به منفعت برسند. «نازک» این وضعیت را به خوبی توصیف کرده است:

«شهدالکوخُ أَنَّهُ يَحْمِلُ الْحَزَّ نَ لَتَحْظَى الْقَصُورُ بِالْخَيْرَاتِ
 كيف يَجْنَى الْأَزْهَارَ وَالْقَمَحَ وَالْأَثَّ مَا زَمَنَ لِمَنْ يَجْرَحُ يَدَيْهِ الْقَدُومُ؟
 ويموتُ الفلاحُ جوعاً ليفترَّ لعينَي رَبِّ الْقَصُورِ النعيمُ؟
 (الملائكة، ۱۹۸۶: ۱/۱۶۰)

(ترجمه: کوخ گواهی می‌دهد که بارغم را او-کشاورز- متحمل می‌شود تا کاخ‌ها پراز خیر و نعمت باشد / کسی که تیشه و بیل دست‌آور را زخم‌نکرده است چگونه حق دارد شکوفه‌ها، گندم و میوه‌ها را بچیند؟ / [آیا] کشاورز از گرسنگی بمیرد تا نعمت و روزی برای کاخ‌نشین فراهم شود؟)

فروغ از وضع نامساعد و بی‌عدالتی جامعه خود دلگیر، ناراضی و غمین است و تصویرهایی که ارایه می‌دهد همه از ناخودآگاه شاعرانه اوست و بیان این‌غم.

«وقتی که اعتماد من از ریسمان سست عدالت آویزان بود/ و در تمام شهر/ قلب چراغ‌های مرا تکه تکه می‌کردند/ وقتی چشم‌های کودکان عشق مرا/ با دستمال تیره قانون می‌بستند/ واز شقیقه‌های مضطرب آرزوی من/ فواره‌های خون به بیرون می‌پاشید» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۳۲۰)

شاعر با کاربرد ترکیباتی چون «ریسمان سست عدالت»، «دستمال تیره قانون»، «شقیقه‌های مضطرب آرزو» اندوه خود را نسبت به بیعدالتی اجتماعی بیان می‌کند.

فروغ عکس نازک، که هنگام اندوه و حسرت نسبت به بیعدالتی جامعه از بیانی صریح و آشکار بهره می‌گیرد، او از تشبیه و بیانی استعاری و طنزآمیز برای نشان دادن نارضایتی خود از وضع ناعادلانه جامعه بهره می‌گیرد.

«مرداب‌های الکل/ با آن بخارهای گس مسموم/ انبوه بی‌تحرك روشن‌فکران را/ به ژرفنای خویش کشیدند/ و موش‌های مودی/ اوراق زرنگار کتب را/ در گنجه‌های کهنه جویدند/ خورشید مرده بود/ خورشید مرده بود، و فردا/ در ذهن کودکان/ مفهوم گنگ گمشده ای داشت/ آن‌ها غرابت این لفظ کهنه را/ در مشق‌های خود/ با لکه‌های درشت سیاهی/ تصویر می‌نمودند.» (همان: ۲۴۹)

ترکیب‌هایی مانند «مرداب‌های الکل»، «بخارهای گس» و «موش‌های مودی» تشبیهات و استعاراتی هستند از اوضاع نابه‌سامان و ناعادلانه اجتماعی که حتی روشن‌فکران نیز در آن اجتماع، کاری از پیش نمی‌برند و به جای آن که به یاری مردم بشتابند خود نیز به بیراهه می‌روند.

نازک از شدت اندوه بر تضاد طبقاتی بر هر قلبِ غمگینی می‌گرید:

«أناأبکی لكلِّ قلبٍ حزينٍ بعثرتُ أغنیاتِهِ الأَقْـدَارُ
وأروى بأدمعی کلَّ غَصْنٍ ظامئٍ جفَّ زهرُهُ العطارُ»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۱۵۷/۱)

(ترجمه: من برای هر قلبِ غمگینی می‌گریم. قضا و قدر ترانه هایش را پراکنده می‌کند و با اشک هایم هر شاخه خشکی را که عطارشکوفه های آن را خشک کرده، سیراب می‌کنم.)
«نازک» شاعری است که از کنار مشکلات مردم زمانه و جامعه خویش بی‌اعتنا نمی‌گذرد و مانند ویکتور هوگو در بینوایان، ثابت می‌کند انسان گرسنه و محروم از حداقل شرایط زیستی، نه تنها ایمان ندارد، از عهده هر کار مفیدی در جامعه نیز بر نمی‌آید.

نتیجه گیری

با توجه به مطالب بیان شده مشخص شد که هر دو شاعر به عنوان شاعران زن پیشرو در شعر معاصر ایران و عراق، به نحوی گسترده از آموزه های تعلیمی و اخلاقی در شعر خود بهره گرفته اند. و مهم ترین آموزه های مشترک آن ها شامل؛ مهرورزی، فقرستیزی، آرمان گرایی و عدالت خواهی است.

بررسی های صورت گرفته، نشان از گرایش تدریجی هر دو شاعر به آموزه های تعلیمی و اخلاقی است؛ به این معنا که هر قدر به مجموعه های پایانی اشعار آن ها نزدیک می‌شویم، کاربرد این مفاهیم پر رنگ تر می‌شود. شاید دلیل این امر را بتوان به تغییر نگرش هر دو شاعر از رمانتیسم به واقع گرایی دانست. به طوری که هر قدر نگرش شاعر، واقع گرایانه تر می‌شود؛ پیوند او با جامعه و ارزش های حاکم بر جامعه ملموس تر می‌گردد. به گونه ای که شاعر با پناه بردن به اخلاق و معنویت راه گریز از تنگناهای جامعه می‌داند. بهره گیری از مضامین تعلیمی در اشعار هر دو شاعر، ضمن بیان گرایش هریک از آنان می‌تواند نشان دهنده تأثیر مهم نقش زن در حوزه تعلیم، تربیت و اخلاق باشد.

فهرست منابع

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). جام جهان بین، تهران: جامی
- ۲- انوشه، حسن. (۱۳۸۰). دانشنامه ادب فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد
- ۳- اونا مونو، میگل د. (۱۳۸۵). درد جاودانگی، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات ناهید
- ۴- بهار، محمد تقی. (۱۳۶۹). سبک شناسی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر
- ۵- جلالی پندری، بهروز. (۱۳۹۴). جادوی جاودانگی، تهران: مروارید
- ۶- جیده، عبدالحمید (۱۹۸۰). الاتجاهات الجديدة فی شعر العربی المعاصر، بیروت: مؤسسه نوفل
- ۷- حقوقی، محمد. (۱۳۸۴). شعر زمان ما (۴) فروغ فرخ زاد، چاپ نهم، تهران: نگاه
- ۸- زرین کوب، غلامحسین. (۱۳۷۵). از گذشته ادبی ایران، تهران: انتشارات بین المللی الهدی
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). «انواع ادبی شعر فارسی»، رشد آموزش ادب فارسی، سال ۸، شماره ۳۲
- ۱۰- _____ (۱۳۸۰). شعر معاصر عرب، تهران: سخن
- ۱۱- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳). انواع ادبی، چاپ دوم، تهران: فردوس
- ۱۲- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۸). «اندرز»، ایران نامه، سال هفتم، شماره ۳، صص ۳۸۳-۴۰۴
- ۱۳- علوی مقدم، سیدمحمد. (۱۳۸۳). «شاعر متعهد کیست و شعر متعهد چیست؟»، مجله ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد، سال دوم، شماره های ۳-۴، صص ۱۶-۹
- ۱۴- فرخزاد، فروغ. (۱۳۸۵). دیوان فروغ فرخزاد، به کوشش اعظم نوروزی، چاپ ششم، مشهد: نیکا
- ۱۵- لارنس ترسک، رابرت. (۱۳۸۰). مقدمات زبان شناسی، ترجمه فریار اخلاقی، تهران: نشرنی
- ۱۶- مختاری، محمد. (۱۳۹۲). انسان در شعر معاصر، چاپ چهارم، تهران: توس
- ۱۷- مشرف آزاد تهرانی، محمود. (۱۳۹۳). پریشادخت شعر(زندگی و شعر فروغ فرخزاد)، چاپ چهارم، تهران: نشر ثالث
- ۱۸- مشرف، مریم. (۱۳۸۹). جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران، تهران: سخن با همکاری دانشگاه شهید بهشتی
- ۱۹- الملائکه، نازک. (۲۰۰۸). الأعمال الشعریه الکامله، بیروت: دارالعودة.
- ۲۰- _____ (۱۹۸۶). دیوان، بیروت: دارالعودة
- ۲۱- وزین پور، نادر. (۱۳۷۴). مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی، تهران: معین

- ۲۲- هداره، محمد مصطفی. (۱۹۹۴). بحوث فی الأدب العربی الحدیث، بیروت: دارالنهضة
- ۲۳- یلمه ها، احمد رضا. (۱۳۹۰). «آموزه های تعلیمی در منظومه غنایی محب و محبوب»، لسان مبین، سال ۲، شماره ۶، صص ۱۷۶-۱۵۰
- ۲۴- _____ (۱۳۹۵). «بررسی خاستگاه ادبیات تعلیمی منظوم و سیر تطور و تحول آن در ایران»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۹۰-۶۱
- ۲۵- _____ (۱۳۹۳). «پیام های جهانی شعر شهریار»، نامه فرهنگ آذربایجان شرقی، فصلنامه پژوهشی و فرهنگی شهریار، سال اول، شماره ۱، ۸۰-۹۷

